

# شاه سیونی جلالیان

## و

# حکومت صفویه

دکتر محمدحسن رازنهان  
عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم

اشاره:

در دوران حاکمیت عثمانیها جنبش‌های سیاسی - اجتماعی گوناگونی رخ داد که بخش عمده آنها همزمان با حاکمیت سلسله صفویه در ایران و در برخی موارد متأثر از اقدامات و فعالیتهای صوفیان صفوی بود. بر همین اساس، مقاله حاضر سعی دارد ضمن پرداختن به منشاء جنبش جلالیها به عنوان یکی از حلقه‌های زنجیر مبارزات امیرنشینان‌های ترکمن آناطولی علیه سلطه ینی چریان، از تأثیر شیوخ صوفی در این جنبش‌ها سخن گوید. همچنین تداوم مبارزات موجود در آناطولی و پیوستن عناصر قومی کرد و عرب و تهدید جدی آنها به دلیل فختوری که در ارکان دولت به سبب سیاست‌های نظامی حاکمان عثمانی به وجود آمده در این مقاله مورد توجه قرار گرفته است. در ادامه از عزم استوار محمد سوم و صدر اعظم وی یعنی مرادپاشا برای برخورد با این‌گونه ناآرامی‌ها و قلع و قمع شدید و پناهندگی آنان به دولت صفوی سخن می‌رود. دلایل پذیرش آنان از سوی شاه عباس برای اهداف سیاسی - نظامی خود، موضوع پایانی مقاله است.

مناسبات دولت عثمانی و صفوی از آغاز تحت تأثیر مبلغان و طرفداران صفوی و همچنین سران قبایل کرد و ناراضیانی قرار داشت که دربار عثمانی را مأمی برای پناهجویی و امنیت انتخاب می‌کردند. مبلغان دولت صفوی منطقه آناطولی را به سبب شرایط مناسبی که در این ناحیه وجود داشت، بهترین محل برای فعالیت‌های ضد دولتی خود یافته و از این ناحیه به طور مکرر علیه حاکمیت عثمانیها شوریدند.

نیای اولیه عثمانی‌ها، غازلی عثمان (۶۵۶-۷۱۸ ه. ق) یکی از امرای مرزی شمال غربی سرزمین آناطولی بود که در کنار سایر امیرنشینان ترکمن در این منطقه برای کسب موقعیتی برتر تلاش می‌نمود و بعدها مراد اول پسر اورخان با موفقیت‌هایی که در آناطولی و روملی به دست آورد دولت عثمانی را به دولتی میدل ساخت که تا زمان سلطان محمد فاتح و فتح قسطنطنیه در سال ۸۵۷ ه. ق به دست وزرا و امرای

ترک اداره می‌شد.<sup>۱</sup>

اما بعد از فتح قسطنطنیه و برآمدن عناصر دوشیرمه<sup>۲</sup> در ساختار دولت عثمانی کوششهای وسیعی برای تسلط هرچه بیشتر بر آناطولی و قطع نفوذ امرای ترک به عمل آمد. ینی چریان یا بازوی نظامی عناصر دوشیرمه تمایل خود را مبنی بر توسعه طلبی و تثبیت مرزهای دولت عثمانی در شرق به جای مرزهای غربی، از نظر پنهان نمی‌داشتند. آنان تلاش بی‌وقفه‌ای را در براندازی امیرنشینان ترک و قطع تیولشان به عمل می‌آوردند. چغاله زاده سنان پاشا<sup>۳</sup>، وزیر اعظم بعد از جنگ موسوم به خاج‌آوا<sup>۴</sup> معروف به جنگ جیهه‌اتریش در سال ۱۰۰۵ ه. ق علاوه بر قطع تیول افراد قپوقلی<sup>۵</sup> و سپاهیان تیولدار فراری از میدان جنگ، آنها را دستگیر و به قتل رسانید و اموالشان را مصادره کرد.<sup>۶</sup> افرادی که تیولشان قطع شده بود و کسانی که به بهانه‌هایی در معرض عداوت و دشمنی قرار گرفته بودند نیز از بیم جانشان به آناطولی فرار

تحت رهبری یک مبلغ صوفی به نام بابا ذوالنون در برابر تلاشهای سنجق بیگ منطقه بوزوک که در نخستین اقدام خود به منظور استقرار نظام مشخص مالیاتی و ارضی به میزبانی و مساحی زمین پرداخت، به مقاومت برخاستند ولی سرانجام قیام سرکوب و بابا در اثنای جنگ کشته شد<sup>۱۱</sup>.

اما در مرحله بعد پیروزی و گسترش نفوذ دوشیرمه در استانبول موجب گردید که بسیاری از اعضای اشرافیت ترک به جنبش جلالی پیوسته و به مبارزه علیه سلطه دوشیرمه در پایتخت و دربار سلطان عثمانی تأکید ورزند. آثار این قیامها از دشمنی فزاینده میان بنی چریها، بازوی اصلی دوشیرمه، و سواره نظام سپاهی در پایتخت که بیشتر از ترکمنهای آناتولی بودند، آشکار شد و به جنبش جلالی ویژگی کاملاً ترکی داد<sup>۱۲</sup>. جنبش قراعهیدالحلیم با لقب قراپایزیجی و برادرش دلی حسن، احمد طویل یا اوزون احمد و قلندر اوغلی از نوع اخیر ناآرامی‌های بودند که با صبغه ترکی و در مخالفت با عناصر دوشیرمه به وقوع پیوستند.

قراعهیدالحلیم در اوایل در خدمت بیگلر بیگها، گاه سگبان<sup>۱۳</sup> و

کرده و در آنجا با یافتن محیطی مساعد گروه و دستجاتی را تشکیل داده و به گروههای جلالی شهرت یافتند.

شورش رهبران عشایر ترکمن که بعد از فتح قسطنطنیه آغاز شده بود با وقوع حوادثی نظیر تشکیل دولت صفویه و سپس جنگ چالدران شدت یافت. با تشکیل دولت صفوی فعالیت خلفا و نمایندگان شاه اسماعیل صفوی در آناتولی شدت یافت. مهاجرت گروههایی از آنان به قلمرو صفویان و پیوستن عده‌ای از روستائیان آناتولی به جنبش‌های صوفیانه باعث رکود کشاورزی و خرابی روزافزون اوضاع اقتصادی و بروز بحرانهایی گردید که از دید شیوخ صوفی دور نماند. همچنین جنگ چالدران و شکست صفویان در سال ۹۲۰ هـ. ق<sup>۱۴</sup> در مقابل سپاهیان عثمانی آغازی بر گسترش فزون‌خواهی و رفتار گستاخانه سواره نظام بنی چری (قپوقلی) در قصبات و شهرها و بی‌اعتنایی به سپاهیان سواره نظام صاحب تیول (امیران ترکمن) بود.

یکی از مبلغان دولت صفویه در منطقه بوزاوق<sup>۱۵</sup> شیخی بود که جلال نام داشت. وی بعد از رهایی از زندان، زمانی که سلطان سلیم در مصر به سر می‌برد فعالیت خود را آغاز نمود و خود را شاه اسماعیل

نامید. در سال ۹۲۶ هـ. ق مردم

بوزاوق دسته‌دسته به او گرویدند.

جلال موفق شد که بیش از

۲۰٫۰۰۰ نفر مرید جمع کند.

این مریدان جلالی خوانده شدند.

یاوز سلطان سلیم برای جلوگیری

از این قیام فرهادپاشا را مأمور

کرد. جلالیان دریافتند که تاب

مقابله با دشمن را ندارند و برای

ورود به ایران به اطراف سیواس

گریختند. با تعقیب جلالیان در

آق شهر و شکست آنان، جلال

دستگیر شد و گوش او بزرگترین

پاره تن گشت<sup>۱۶</sup>.

ظهور جلالیان در تاریخ

امپراتوری عثمانی حادثه‌ی بزرگ

تلقی شد. از آن تاریخ به بعد

کسانی که علیه آل عثمان سرکشی

می‌کردند، همه جلالی نامیده

می‌شدند<sup>۱۷</sup>.

در آغاز رهبران این قیامها

دارای پایگاه اجتماعی صوفیانه

بودند و شیوخ زاویه‌نشین

خانقاهها اعم از جلال، سوکلون

قوجه اوغلی، بابا ذوالنون هر یک

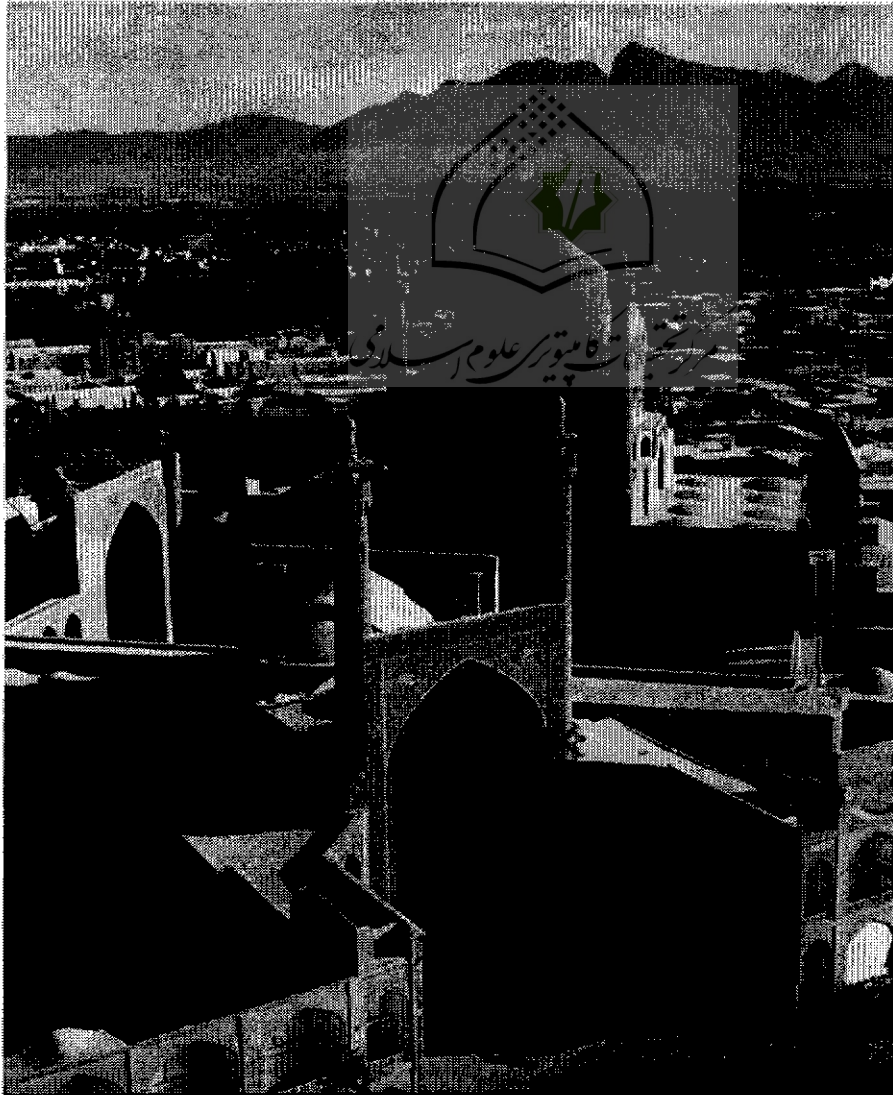
در ادوار مختلف مردم آناتولی را

تحت تأثیر خود قرار داده و

شورشهای گسترده‌ای را علیه

حکومت عثمانی به راه انداختند.

در حدود سال ۹۳۳ عشایر ترکمن



گاه سوباشی<sup>۱۵</sup> و متسلم<sup>۱۶</sup> یکی از سنجقهای تابع ایالت سیواس بود سنجقی که وی متسلم آن بود، در زمان جنگ در اختیار سنجق بیگ دیگری قرار داده شد. سنجق بیگ جدید نیز متسلم خود را بدانجا فرستاد، اما قرایزجی متسلم جدید را قبول نکرد. او سنجق بیگ جدید را که شخصاً برای حمله [و تنبیه] وی آمده بود، با نیرویی که از لوندها و رعایا (روستائانی که کشتزارهای خود را از دست داده بودند)، به دور خود جمع کرده بود، به قتل رساند، و با استفاده از اوضاع مغشوش، بیگلر بیگهایی را که مأمور سرکوبش بودند، شکست داد. محمد پاشا، پسر سنان پاشا (چغاله زاده) برای سرکوب غائله، با دادن سنجق بیگی چوروم به قرایزجی، درصدد متوقف کردن راهزنی و چاولگریش برآمد. اما قرایزجی، که بر آن نبود فرصت به دست آمده را از دست دهد، حکومت را وادار به عزل محمد پاشا کرد و با اشغال ادرنه، خود را حکمران اعلام نمود. او فرمانهای طغرادار، حاوی عبارت (حلیم شاه مظفر بادا) به مناطق مختلف ارسال کرد، و شخصی به نام حسن پاشا را که قبلاً محافظ ایالت قرمان بود و بعدها عاصی شده بود، به عنوان وزیر خود انتخاب کرد. یازجی با نیروی بیست هزار نفری خود، حاجی ابراهیم پاشا را که مأمور حمله به وی شده بود، در حوالی قیصریه شکست داد. همچنین صوقللی زاده<sup>۱۷</sup> (حسن پاشا) والی بغداد به عنوان سردار سپه، تعیین شد. قرایزجی در جنگی در حوالی البستان که با حسن پاشا کرد، مغلوب شد و به حوالی سامسون عقب نشست (۱۰۰۹ هـ. ق). صوقللی زاده با تعقیب قرایزجی، تا توقات آمد. در این میان به سبب فوت قرایزجی او تصور کرد که دیگر غائله به پایان رسیده است، لذا مسئله را جدی نگرفت.

دلی حسن (حسن دیوانه) که جانشین برادرش، قرایزجی شده بود، همراه با سرکرده های سرشناسی چون گداخد شاهوردی، یولراقپتی و طویل<sup>۱۸</sup> که در معیت قرایزجی بودند، حسن پاشا را محاصره و او را به قتل رساندند.<sup>۱۹</sup> «بعد از آن آوازه صلابت و مهابت وصیت سخاوت و شجاعت او زیاده از برادرش شیوع یافت» و «حکمش در اکثر ولایات آناتولی روم جاری گشت». تا بدانجا که امرای دوشیمیره با فرستادن سپاهیان مکرر به مقابله با او، در حوالی توقات وی را شکست داده، بر اثر این حادثه اطرافیاناش گریختند. اما دولت درصدد برآمد که مسئله دلی حسن را با خوشی و مدارا به انجام برساند، لذا حکومت، بوسنی به او و سنجاق بیگی مناطقی دیگر به افراد سرشناس و مهم او واگذار شده و به جنگ با اتریش اعزام گردید.<sup>۲۰</sup>

مرگ سلطان محمد سوم در سال ۱۰۱۲ هـ. ق دگر باره فرصتی را برای جلالیان متواری فراهم نمود. از جمله آنها احمد طویل بود. او رتبه سگبانی داشت و با استفاده از اوضاع ناآرام اوایل حکومت سلطان احمدخان شورش را آغاز کرد سلطان احمد اول متأثر از این مسائل و برای ختم غائله، در سال ۱۰۱۴ هـ. ق بیگلر بیگی شهرزور را به احمد طویل داد تا به این ترتیب از حرکات او جلوگیری گردد ولی وی پس از مدتی، مجدداً طغیان کرد و قلعه خرپوت را محاصره نمود.<sup>۲۱</sup> احمد طویل، برادری به اسم میمون و دو پسر به نامهای مصطفی و محمد (یا محمود) داشت، پسرش محمد والیگری بغداد را به دست آورد در سال ۱۰۱۵ هـ. ق که نصوص پاشا<sup>۲۲</sup> والی بغداد شد، مأمور

جنگ با او گردید، اما مغلوب شد. محمد مدتی بعد فوت کرد و برادرش مصطفی، به جای وی، اداره بغداد را به عهده گرفت و در سال ۱۰۱۶ هـ. ق چغاله زاده محمود پاشا<sup>۲۳</sup> او را از حکومت بغداد ساقط کرد. این موفقیت موجب گردید تا دولت عثمانی با توجه به تحرکات مرزی ایران و درگیری های متعددی که در نواحی نهبان و شهرهای شمال غربی ایران، رخ داده بود در جبهه های غربی خود به صلحی با مجارستان تن در دهد و بدین ترتیب برای رسیدگی به شورش جلالیان که دامنه فعالیتشان بسی گسترده تر شده بود و مقابله با تحرکات مرزی دولت صفوی اقدامات خاصی به عمل آورد.

مراد پاشا، وزیر اعظم فردی بود که توانست مسأله عصیان جلالیه را سامان بخشد. او به واسطه جنگ با جلالی ها لقب «قویوچی» یا گورکن<sup>۲۴</sup> گرفت. برای سنجاق بیگی ها سربازان بیشتری اعزام کرد و کوششی همگانی برای سرکوب بقایای شورشیان، تعقیب و سرکوب آنها آغاز کرد.

او متعاقب فتح بغداد لشگری عظیم فراهم آورد و «بجانب جلالیان در حرکت آمد و قلندراغلی<sup>۲۵</sup> نیز با امرا و سرداران و بلوک باشیان که مقدم ایشان قراسعید عرب و برادر طویل و کرد حیدر و آغاجدن پیری و ککیج محمد و حسین بیگ از ماوت و قراچسین و تومال عیسی بودند بمحاربه او توجه نموده کوچ بر کوچ بجانب اردوی سردار روانه شدند چون بارها با رومیه جنگها کرده با اندک مردمی، بسیاری از ایشان را شکسته بودند در این مرتبه نیز زیاده حسایی از رومیان نگرفتند.<sup>۲۶</sup> در سال ۱۰۱۷ هـ. جنگ سخنی میان طرفین به وقوع پیوست. و به دنبال آن، قلندر شکست خورد و مورد تعقیب قرار گرفت و با دادن تلفات زیاد به طرف آناتولی شرقی فرار کرد. او بعد از اندک مقاومتی که در حوالی بایسورد از خود نشان داد، به کلی شکست خورد و به جانب ایران عقب نشینی کرد.<sup>۲۷</sup> بدین ترتیب جلالیان به مرزهای ایران رسیدند و با فرستادن نماینده ای نزد امیر گونه خان قاجار حاکم ایروان تقاضای پناهندگی از شاه عباس نمودند.

حاکم محلی ایروان، یکی از سرداران جلالی، به نام حسین بیگ از ماوت را که از جانب محمد پاشا قلندراغلی و اعیان جلالی به رسالت تعیین شده بود، همراه با گزارش اوضاع به نزد شاه فرستاد.

شاه عباس ضمن قبول اظهار شاهی سیونی آنها، دستور داد که همانند مقامات رسمی مراسم استقبال تدارک دیدند و «فرستاده های مذکور را به خلاق فاخره و انعامات وافره نوازش فرموده مناشیر عاطفت باسم پاشا و سرداران عز صدور یافت و مقرر گشت که چون بنابر توقیر و احترام ایشان است متعاقب یکی از امرا و اعیان دولت قاهره با استقبال ایشان فرستاده می شود در آن حدود توقف داشته باشند که بعد از وصول او با اتفاق روانه پایه سریراغلی گردند.<sup>۲۸</sup> و به دنبال دستور فوق، هیأت بلند پایه ای را که در رأس آنها حاتم بیک اردوبادی اعتمادالدوله قرار داشت، با اختیار کامل به استقبال آنها فرستاد. سرانجام باید گفت توسعه گروههای جلالی به امرا و سپهسالاران وابسته به دربار که از ریخت و پاشها و کجرویه های دربار به جان آمده بودند و از پریشان حالی و بدبختیهای مردم آناتولی به درد می آمدند کشیده شد. آنها از گروههای قومی متنوع بودند که به علت مخالفت با سیاستهای نظامی به فراریان جنگ شهرت یافته بودند.<sup>۲۹</sup> آنها بعدها این نام را از خود برداشته، و عنوان جلالی را برگزیدند.<sup>۳۰</sup> در شرایط



جدید دیگر نام جلالی منحصر به عشایر ترکمن شورشی نبود بلکه طیف وسیع و گسترده‌ای از گروههای نژادی عرب و کرد را نیز در برمی گرفت، به طوریکه بعضی از محققان معاصر اکثریت آنها را از اکراد<sup>۳۲</sup> دانسته و یا آنها را به نام کردهای<sup>۳۳</sup> جلالی می‌خوانند. ترکیب اسامی سران جلالی، که به دولت صفوی پناهنده شدند، نشانگر صحت گفته فوق است.

ورود حدود ده هزار نفر پیاده تفنگچی و سواری یراقدار به عنوان جلالی به ایران و پذیرش و استقبال گرم و بی‌نظیری<sup>۳۴</sup> که از آنان در تبریز به عمل آمد، و همچنین ملاقات روسای جلالی با شاه در اصفهان این سؤال اساسی را مطرح می‌سازد که علت و یا علل پذیرش آنها از سوی دولت صفویه چه بود؟ و صفویان چه اهدافی را از ورود آنان به قلمرو خود تعقیب می‌کردند؟ همان گونه که ذکر گردید جلالیان از حدود صد سال قبل آناتولی را عرصه تاخت و تاز خود قرار داده بودند، اما اکنون اقدامات آنها بر اثر ضعف حکومت سلطان محمد سوم شدت یافته بود. در دوران حاکمیت این سلطان تضاد میان عناصر ترکمن و ینی چری، به واسطه تسلط عناصر دوشیرمه در حکومت افزایش یافت و به همین سبب حتی امرا و سرداران نظامی که از سیاستهای حکومت ناخرسند بودند، پیوستن به گروههای جلالی را تنها راه نجات خود از مجازات‌ها دانسته، و به آنها ملحق می‌شدند. مجموعه این شرایط از چشم تیزبین حکام صفوی مخفی نماند. شاه عباس که از یکان را دفع و حتی نفوذ سیاسی خود را با به قدرت رساندن جناحهای از یک طرفدار صفویه در ماورالنهر گسترده بود فرصت خوبی را برای باز پس گیری نواحی وسیعی از غرب ایران که در زمان پدرش سلطان محمد به تصرف عثمانیها درآمده بود، به دست آورد و حدود همین سالها ابتدا نهاوند و سپس تبریز و ایروان را بازپس گرفت. این اقدامات در شرایطی انجام پذیرفت که محمد سوم کاملاً درگیر مسائلی داخلی حکومت،<sup>۳۵</sup> شورشهای جلالی و سایر مناطق و ادامه جنگ با اتریش بود، حتی «جانشین او احمد اول در ابتدای سلطنت به سبب کمی سن شخصاً» قادر به انجام فعالیت و عملی در خصوص امور حکومتی نبود و در اکثر کارها تحت تأثیر قرار داشت.<sup>۳۶</sup> در چنین اوضاع و احوالی پناهندگی جلالیان و پذیرش آنان، بیش از آنکه یک امر اتفاقی و ساده باشد کاری دقیق و سازماندهی شده بود. پذیرش مخالفان سیاسی عثمانی، به مثابه اقتدار دولت صفویه بود که علاوه بر بازپس گیری مناطق متصرفی به عنوان یک اهرم فشار و در تحمیل شرایط خود بر مذاکرات متارکه جنگ از این مسئله استفاده نماید. «پیروزی شاه عباس در نواحی دریاچه ارومیه، و متعاقب آن نبردهای جلالی، عثمانیها را مجبور کرد که مرزهای دفاعی شرقی خود را به منطقه وان و دیاربکر عقب کشیده و اجازه دهند که دولت صفویه بر ناحیه قارص در آناتولی شرقی و همچنین تفلیس، گنجه، دربند و باکو نظارت کامل پیدا کنند.»<sup>۳۷</sup>

هدف دیگری که شاه عباس از این مسئله دنبال می‌کرد استفاده از آنان در تشکیلات ایلی جدید بود. از خط مشی او در مورد از بین بردن اتحاد قبایل و سربازگیری از قبایل شکست خورده کشورهای همسایه می‌توان استنباط نمود که این افراد در تشکیلات ایلی جدید، یعنی شاهسون، به کار گرفته می‌شدند.<sup>۳۸</sup> این نظر را نیز جان رید مورد تأیید



قرار می دهد آنجا که می گوید: «گروه جدید (شاهسون) در حکومت شاه عباس اول و در مناطق شمالی آذربایجان از بقایای شکست خورده ایل اینانلو، بیگدلو، تالش و تکلو شکل گرفت. تشکیل این گروه جدید که بیشتر به حکومت مرکزی وابسته بود شبه کودتایی علیه فرزندان قزلباشهای قدیمی بوده زیرا چند گروه قزلباش مستقیماً تحت کنترل افراد ناشناخته قرار گرفتند که شایع شده بود راهزن بوده و یا حداقل از ایل قزاق بر بودند...»<sup>۳۹</sup> و سپس ادامه می دهد: «افسانه های ایلی مربوط به شاهسون که بنصر پاشا، بنیان گذار ایل، از آناتولی بوده... این داستان احتمالاً بیان کننده سرگذشت تعداد زیادی از پناهندگان جلالی است که در ایران ساکن شدند.»<sup>۴۰</sup>

سومین هدف شاه عباس استفاده از جلالیان در سرکوب امرای کردستان بود. شاه بعد از مراسم جشن و سرور در اصفهان، محمد پاشا را مأمور کرد که به اتفاق تعدادی دیگر از امرا به مراغه رفته و همراه با قبادخان مکرری حاکم مراغه «بولایت کردستان تا دیار بکر و آن حدود روند هر یک از امراء اکراد اظهار ایلی و انقیاد نموده، با مردم خود بدیشان ملحق گردد باو و الکاء و عشیرت او متعرض نگردند و هرکس مخالفت ورزیده سر از اطاعت و متابعت قزلباش پیچد اول به دفع او و نهب و یغمای ایل و عشیرتش پرداخته الکا او را متصرف شده بامراء جلالی دهد.»<sup>۴۱</sup>

اما قبل از هر اقدامی همان طور که در عالم آرا اشاره شده مسئله اسکان جلالیها در اولویت قرار داشت و لذا ارومیه بعنوان محل استقرار تعداد زیادی از آنها معین گردید. امیرخان برادوست حاکم ارومیه و رئیس قبیله کرد برادوست<sup>۴۲</sup> به خاطر تهدید منافع خود، از آن دستور سرپیچی کرد و حاضر به سکونت آنها در ارومیه نگردید.

در این شرایط بود که دولت عثمانی متوجه خطر یاغیان جلالی و سوء استفاده دولت صفویه از آنها گردید. «مخالفان سردا پاشا رفتن جلالیان را به میانه قزلباش سوء تدبیر شمرده خاطر نشان کردند که آنچه از مراد پاشا در این ماه صدور یافت، موافق مصلحت دولت آل عثمان نبود... چنانچه سلطان احمدخان به او اعلام کرد که اگرچه سعی بسیار در دفع شر اشرار کردی اما خوب واقع نشده که دوازده هزار سپاهی جرار خونخوار به قزلباش ملحق ساختی طریق این بود که بعد از تسلط و اقتدار عموم آن طبقه را توید عفو و امان داده خاطر ایشان را از قتل ایمن سازی...»<sup>۴۳</sup> اعلان سیاست جدید در مورد جلالیان و استمالت از آنها موجب مراجعت دستجاتی از آنها گردید.<sup>۴۴</sup> اما همچنان عده ای به علل گوناگون سکونت در قلمرو صفویه را ترجیح داده و بعدها به نواحی مختلف کوچانده شدند.

جلالیان در آناتولی گروههای متعددی بودند که تنها بخشی از آنها به ایران آمدند. درباره تعداد آنها اسکندربیک منشی می گوید: «بعد از آن کاتبان آن جماعت را طلب نمودند که تفصیل جنود جلالی را در قلم آورند که فراخور حال مایحتاج سرانجام یابند سوای پیش آمدگان سیزده هزار و ششصد و پنج نفر بقلم آمد لشکر کار آمدنی آن جماعت از پیاده تنگچی و سواران یراقدار بی زیاده و نقصان ده هزار بودند بقیه آت...»<sup>۴۵</sup> اغلانی و خدمتکاران بودند.<sup>۴۶</sup> اگر بر عدد ده هزار که همو در جای دیگر اثرش نیز صریحاً بدان اشاره دارد، توافق گردد، نشانگر نیروی عشیرتی قابل ملاحظه ای است که با تقبل مخارج نسبتاً گزاف و به طور ماهرانه ای در خدمت دولت صفوی قرار گرفتند، هرچند

که کارایی این جماعت برای صفویان چندان نپایید. این گروهها هم به لحاظ اکثریت افرادی که به عنوان شورشی دارایی خود را از دست داده بودند و هم از جهت این که سردمداران و بزرگانشان، به عنوان فراری و شورشی، اموال و دارائیشان از سوی دولت عثمانی ضبط و مصادره می گردید، بارها از سوی شاه عباس مورد حمایت مالی قرار گرفتند.<sup>۴۷</sup> قلندراغلی یا محمد پاشا که از روستاهای نزدیک آنکارا بود،<sup>۴۸</sup> قراسعید عرب یک عرب بدوی<sup>۴۹</sup> و یوسف مصری، همچنین کردحیدر و کردعلی و سایر سران شورشی نشان دهنده عدم یکپارچگی قومی آنها بود. همان گونه که ذکر گردید، مدتی کوتاه بعد از پناهندگی به ایران اعلان عفو عمومی جلالیان موجب گردید که نه تنها آنها که در قلمرو عثمانی به تاخت و تاز مشغول بودند، موضع مسالمت اختیار کنند بلکه جلالیان ایران را نیز واداشت که در قالب گروههای پراکنده به سرزمین خود برگردند. در این بازگشت گروههایی که نگرانی چندانی از آینده خود نداشتند بر دیگران سبقت جستند «القصه اول کسی از جلالیان که سالک طریق فرار گردید آغا جلدن پیری بود که از الکا محل بیلاق خود با پانصد کس بجانب کرکویه بغداد رفت... در همان چند روز چند نفر از بلوک<sup>۵۱</sup> باشیان خاص او (محمد پاشا) تا دو هزار نفر با یکدیگر اتفاق نموده راه فرار پیش گرفته بجانب دیاربکر نزد نصوح پاشا رفتند...»<sup>۵۲</sup> اما آنها که با توجه به اقدامات خود امید نجات نداشتند همانند محمد پاشا و قراسعید اقامت در ایران را ترجیح دادند. البته غیر از گروههای یاد شده دستجاتی از آنها قبلاً در نواحی زنجان، خردچای، نیک پی و میانج<sup>۵۳</sup> استقرار یافته بودند.

تلاش دولت صفویه برای تجمع و «تعیین کسی که متکفل نیک و بد کل جلالی باشد، نتایج چندانی نداشت»<sup>۵۴</sup> زیرا که این گروهها در قالب هیچ سازمان معینی قرار نمی گرفتند.<sup>۵۵</sup> و تضاد سران گروههای جلالی و حذف یکدیگر نیز زمینه های انسجام آنها را از بین برد. «در یکی از مجالس مشروب خواری موسی چلبی به اتفاق خلیل بیک بغدادی، میمون برادر طویل احمد مشهور را به قتل رساندند و خود نیز به همین عاقبت دچار شدند.»<sup>۵۶</sup> کردحیدر نیز توسط محمد پاشا کشته شد.<sup>۵۷</sup> ککچ محمد و قراسعید از مخالفین سرسخت محمد پاشا بودند و از طرفی خانواده میمون (اوزون احمد و مخصوصاً پسرش محمد) برای دولت صفویه به جهت پیمان شکنی<sup>۵۸</sup> شناخته شده بودند. لذا شاه عباس بیش از همه به قلندراغلی محمد پاشا امیدوار بود. تکیه او به محمد پاشا تنها به خاطر داشتن مقام ارشد و یا افراد بیشتر نبوده، بلکه به خاطر شخصیت و اعمال و آگاهی های او بود ولی محمد پاشا به علت ضعف مزاج، نتوانست برتری و حاکمیت خود را به رقبا بقبولاند<sup>۵۹</sup> و سرانجام مرگ او در سال ۱۰۱۹ ه. ق شرایط مناسبی را برای ککچ محمد و قراسعید<sup>۶۰</sup> جهت به دست گرفتن امور جلالیان به وجود آورد. بر اساس اطلاعات موجود در منابع صفویه، گروههای جلالی، طی حکومت شاه عباس در مناطق زیر منتشر شده بودند:

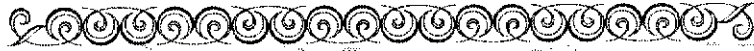
۱- در زنجان ککچ محمد با ۵۰۰ نفر، در میانج احمد یازجی بلوک باشی با ۴۰ نفر، در خردچایی قرا حسین با ۱۰۰ نفر، در نیک پی علی بیک دنیایی با ۳۰۰ نفر، قلی بیک با ۱۴۰ نفر و کردعلی با سیصد نفر.<sup>۶۱</sup>

۲- تعداد نامشخصی که برای تشکیل ایل شاهسون به این ایل ملحق گردیده و در نواحی «دشت مغان، چخورسعد، قرباغ و ارومیه»<sup>۶۲</sup>

زندگی می کردند.

۳- مصطفی پاشا و معتمدان او که در سال ۱۰۱۸ هـ بعد از پناهندگی قسمت اعظم جلالیان به دربار صفویه آمده و الکا سنقر از نواحی قلمرو عیشکر به نیول و اقطاع او مقرر گشت. او فرزند اوزون احمد یا طویل احمد بود که بعد از فوت پدرش در ایران به قلمرو عثمانی مراجعت کرد و با محمد پاشا ولد جغال اوغلی صلح کرده حکومت بغداد را گرفت ولی به سبب بی اعتمادی عثمانیها نسبت به او در نهایت به دولت صفوی پناهنده شد. ۶۳ او بعدها به دلیل نامعلومی از طرف شاه عباس در قلعه قهقهر زندانی گردید. و در سال ۱۰۱۹ هـ به اتفاق

سایر زندانیان عثمانی در صدد فرار از زندان برآمد، ولی به علت خیانت همراہ با سایر دوستانش به قتل رسید. ۶۴  
۴- گروه سیصد یا چهارصد نفره‌ای که در زمان محاصره قلعه دم دم توسط سپاهیان صفویه به سر دسته اکراد برادوست یعنی امیرخان پیوستند. ۶۵  
ظهور و ورود جلالیان بحران روبه رشد درون نظام ایلیاتی صفویه را تسریع کرد ۶۶ این بحران با ورود دسته های غلام در ایلات شروع شده و بر اساس سیاست حکام صفوی (مخصوصاً شاه عباس)، به تدریج ساختار درونی ایلات بزرگ و عمده را از درون متزلزل کرد.



پیشگفتار

۱- این عنوان از تاریخ عالم آرای عباسی تألیف اسکندر بیگ منشی و تصحیح مرحوم دکتر رضوانی ج ۲، ص ۱۲۷ و همچنین تاریخ عثمانی - اسماعیل حقی اوزون چاروشلی، ترجمه وهاب ولی، ج ۳، ص ۱۲۲ به عاریت گرفته شده است.  
۲- اوزون چاروشلی، اسماعیل حقی، تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج بوختی و وهاب ولی، تهران، کیهان، ۱۳۶۸، ج اول، ص ۵۵۹.  
۳- دوشیرینه به روزنامه تحصیل سهم یک پنجم فرمانروا از نظام جنگی اطلاق می شده، منشی از این سهم اسرای جوانی نوزده که پس از تفسیر آئین و فرآگیری آموزشهای لازم به عنوان سپاه جدید و پادشاهی چری به خدمت گرفته می شدند.  
۴- اوزون چاروشلی و اسماعیل حقی، تاریخ عثمانی، ترجمه وهاب ولی، ج ۲، تهران، ۱۳۷۲، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۹۲ و ۹۹ از اهالی زنی و به دیانت اسلام گرویده بود.  
۵- حجاج ابوالهمان منبع، صص ۹۷، ۱۰۰.  
۶- تاریخ عثمانی، ترجمه بوختی، صص ۵۸۰ یا قاپی قولی که در کتاب بنی چرها، سواره نظام قاپی قولی سهم چشمگیری داشت.  
۷- همان منبع، ج ۳، صص ۱۰۵-۱۰۶.  
۸- علی ریغم تنکست دولت صفویه در جالدرازه، آنها همچنان فعالیتهای خود را در آتاتولی شرقی ادامه داده و میغالی به طرفداری از آنها ظاهر شدند. یکی از علل جنگهای بعدی دو دولت همین مسئله بود.  
۹- سوزادق بخش اعظم ناحیه یوزغاد در آتاتولی.  
۱۰- رفیق احمد، شیعیان و یکتاشیان مجله معارف، مترجم ف. سبحانی،

تهران، نور دهم، شماره یک، فروردین، تیر ۱۳۷۲، صص ۷۰ و ۷۱ و شاه اسماعیل، تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، مختصر و درمیان زاده، تهران، آستان قدس، ۱۳۷۰، ص ۱۵۹.  
۱۱- رفیق احمد، همان منبع، همان صفحه دربار و وجه تسمیه جلالی اسکندر بیگ منشی در چابا ایرج انتشار ص ۷۶۵ چنین گوید:  
آنچه به خاطر ناقص می رسد آنست که همانا این طایفه مظاهر جلالند که رسم و عرف و وضع در نهاد ایشان نیست و این تلقی توسط احمد رفیق با من جمله که آل عثمان از این تاریخ باز، این عنوان را به معنی منشی و به کار بردند تألیف می کنند.  
۱۲- شاه، ص ۱۶۸.  
۱۳- همان منبع، همان صفحه.  
۱۴- سنگیان کنار این افراد شکر و شرکت در جنگ در کنار سلطان و معاضدت از جان و مال بود.  
۱۵- سرباشی یا رئیس پلیس که به مقام ریاست پلیس شهرستانهای بزرگ یا شهرها منصوب می شدند.  
۱۶- منظم: نایب الحکومه.  
۱۷- او پسریکی از مستحقان دوشیرمه از یونانی بود که پدرش اثنوقطی مدعا به مقام وزارت دست یافت، رک به شاه، صص ۲۱۳، ۱۹۱.  
۱۸- طویل یا طویل احمد همان اوزون احمد است که در عالم آرای عباسی به صفحه ۲۲۵ از او یاد شده است.  
۱۹- اسماعیل حقی اوزون چاروشلی، ج ۳، صص ۱۲۶ و ۱۲۵.  
اسکندر بیگ منشی، صص ۷۶۶-۷۶۵.  
۲۰- اوزون چاروشلی، ص ۱۲۶.  
۲۱- همان منبع، ص ۱۲۷.  
۲۲- نصوح پاشا.  
۲۳- یوزگتال حاضر، تاریخ امپراطوری عثمانی، میرزا زکی علی آبادی، ج ۲،

تهران، زمین، فروردین ۱۳۷۳ از نیکی چریک آقاوسی بودن او نام می برد.  
۲۴- شاه، صص ۱۳۲۵ از جلالیان را بعد از کشتن در حاله های چاه مانندی می انداخت و به همین سبب لقب قویوچی گویند.  
۲۵- او از خطبناکترین غاصبان و از اهالی آنکارا، و بارها علیه حکومت عثمانی شورش کرده بود. او را قلندراغلی پیری و یا قلندراوغلی محمد نیز گفته اند.  
اوزون چاروشلی، ج ۳، ص ۱۲۰.  
۲۶- اسکندر بیگ منشی، ص ۷۷.  
۲۷- اوزون چاروشلی، ص ۱۲۲.  
اسکندر بیگ منشی، ص ۷۷۱.  
۲۸- اسکندر بیگ منشی، ص ۷۷.  
۲۹- یوزگتال، ج ۲، صص ۱۲۹-۱۲۸.  
۳۰- همان منبع، ج ۲، ص ۱۶۲.  
31. J. Reid, Tribalism and society in Islamic IRAN, 1983, under the P.125.  
۳۲- بابا مردوخ، (روحانی شهباز): تاریخ مشاهیر کرده، بنگریش هاجد مردوخ روحانی، ج ۳، تهران، سروش، ۱۳۷۱، ص ۲۶۰.  
۳۳- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به اسکندر بیگ منشی، صص ۷۷۷-۷۷۳.  
۳۴- از جمله مشایخ داخلی حکمیت او کشتار برادرانش بود آنطور که گفته اند که بر همه کشتگان خود پیشی حسنت همچنین بحالیهای گسسته دربار و حرم در امور حکومت که از زمان پلوش آغاز شده بود با تغییر سلطان تأثیر چندانی در حکومت نوجوه ناپوره و پادشاهای مغرب نشود این قهر و ها هر روز پیش از پیش آنکارا می شد. شاه، ج ۱، ص ۲۱۸.  
۳۵- اوزون چاروشلی، ج ۳، ص ۱۵۶.  
۳۶- شاه، ج اول، ص ۲۲۶.  
۳۸- ریچارد، تاجر: شاهسون، غلامرضا و هرام، مجله پرورشیهای

تاریخی، تهران، سال سوم، شماره پنجم، سال ۱۳۴۷، صص ۳۳۱-۳۴۰.  
39. J. Reid, P. 30.  
40. Ibid., P. 35.  
۴۱- اسکندر بیگ منشی، ص ۷۸۲.  
فاروق سومر، صص ۱۸۸، ملاجلال نجم، صص ۳۶۱ و ۳۶۹ و ۳۶۷.  
۴۲- ایل بیوادوست: روزنامه شاه همایش ازومه و آشنویه به امیرخان سپیده شد در زمان شاه عباس ریاست خانان به روی واگذار گردید.  
۴۳- اسکندر بیگ منشی، ص ۸۰.  
۴۴- فاروق سومر، ص ۱۸۸.  
۴۵- اسکندر بیگ منشی، ص ۷۷۵.  
۴۷- همان منبع، همان صفحات.  
48. J. Reid, P. 68, 78.  
۴۹- اوزون چاروشلی، ص ۱۴۰.  
۵۰- فاروق سومر، ص ۱۸۸.  
۵۱- یوزگتال.  
۵۲- اسکندر بیگ منشی، صص ۸۰۲ و ۸۰۱.  
۵۳- اسکندر بیگ منشی، ص ۷۷۲.  
۵۴- همان منبع، ص ۸۰۱.  
55. J. Reid, P. 143.  
۵۶- فاروق سومر، ص ۱۸۹.  
۵۷- اسکندر بیگ منشی، ص ۷۹۱.  
۵۸- همان منبع، ص ۶۶۲.  
۵۹- فاروق سومر، ص ۱۸۸.  
۶۰- اسکندر بیگ منشی، ص ۸۰۲.  
۶۱- همان منبع، ص ۷۷۲.  
62. J. Reid, P. 125.  
۶۲- اسکندر بیگ منشی، ص ۸۱۹.  
۷۸۱- ملاجلال نجم، ص ۳۵۶.  
۶۴- فاروق سومر، ص ۲۰۶، ملاجلال نجم، ص ۳۸۱.  
۶۵- اسکندر بیگ منشی، ص ۷۷۲.  
66. J. Reid, P. 69.

